شماره هشت

چه باید کرد؟!







www.edalatkhahi.ir

سخن هشتم...

«چه باید کرد؟» عنوانی اســت که برای ســخنرانی جناب آقای حسن رحیم پور ازغدی انتخاب کرده‌ایم؛ چرا که این سخنرانی پاسخی است در مقابل تردیدهایی که نسبت به کارآمدی حکومت دینی به وجود آمده است.

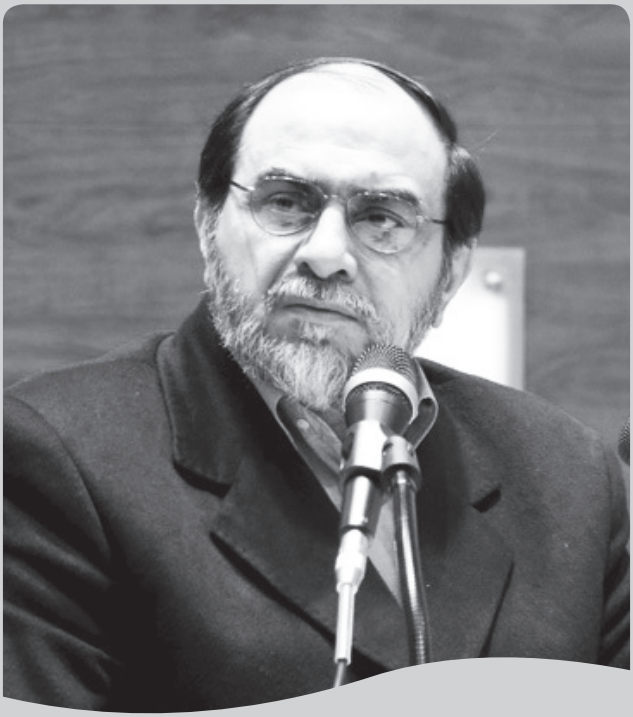
از یکسو بسیاری از خطاها و کاستی‌ها و کم‌کاری‌ها وجود دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت وکتمان کرد. از سوی دیگر نمی‌توان و نباید این واقعیت‌های تلخ را دائما به نفع مسئولین توجیه نمود.

هر دو رویکرد «چشم‌پوشــی و غفلت از معضلات» و «توجیه اشتباهات و تطهیر مسئولین خطاکار»، آفت‌هایی هستند که هویت انقلابی جوانان را مورد تهدید قرار می‌دهد. این دو رویکرد نه تنها به حل مشــکل و حفظ آبروی دستگاه‌های نظام منجر نمی‌شود بلکه به‌زودی ما را با تناقض و سردرگمی در موضع‌گیری‌ها مواجه خواهد کرد.

به اعتقاد رحیم‌پور، جواب را باید در تفکیک «تعالیم و دستورهای دینی» از «عملکردها و روشهای مسئولین» جستجو کرد. باید به اصول ارزش‌های دینی و انقلابی رجوع کنیم و با کمک این اصول و ارزشها حاکمان جامعه را نقد کنیم.

می‌توان (و باید) هم دغدغه‌مندِ حفظِ نظام مقدس اسلامی بود، و هم مراقب پیاده ســازی اصول و ارزشهای انقلاب اسلامی. شأن دانشجوی حزب اللهی صیانت از اصول و ارزشهای انقلاب و نظارت بر حاکمیت است. نه غفلت، و نه توجیه، هیچکدام با هویت دانشجوی انقلابی سازگار نیست و کمکی به حفظ و بالندگی نظام جمهوری اسلامی نخواهد کرد.

اتحادیه جنبش عدالتخواه دانشجویی



چه باید کرد؟!

گفتاری از استاد حسن رحیم پور ازغدی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

میلاد مقدّس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم را تبریک عرض می‌کنم. مرد بزرگ تاریخ و سلطان عالم طبیعت و ماوراء طبیعت که ما را از ظلمت جهل و شرک رهایی داد و درس محبّت، انسانیت، آگاهی و آزادی آموخت، برای تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه نفوس بشری آمد و سرمشق اقامه قسط و اجرای عدالت شد. خدای متعال در توصیف ایشان فرمود:

«عَزیزٌ عَلَیهِ ما عَنِتُّمْ حَریص عَلَیْکُم» یعنی رنجی که شما می‌برید بر او گران است و او نسبت به سرنوشت و حقوق شما حریص است.

وحدت تنها یک توصیه اخلاقی نیست

در هفته وحدت از وحدت تبلیغاتی سخن گفتن، کافی است. امروز وحدت سیاسی و ایمانی در سطح جهان اسلام، تنها یک توصیه اخلاقی و استحبابی نیست، یک ضرورت حیاتی است؛ زیرا اسلام و مسلمانان در سراسر جهان، هدف‌گیری شده‌اند و علیه آنها برنامه‌ریزی می‌شود. بر ماست که محتوا و روش این توطئه‌ها را تشخیص بدهیم.

مضمون اصلی پروژه استعماری ضد وحدت، متوقف کردن نهضت بیداری جهان اسلام است که به ویژه در سه دهه اخیر، به برکت امام و انقلاب اسلامی گسترش یافته است. روش اصلی در این پروژه، دامن زدن اختلاف بین مذاهب اسلامی و ملتهای پراکنده مسلمان از راه مبالغه‌آمیز کردن وجوه تفاوت بین مذاهب اسلامی است.

مضمون اصلی پروژه استعماری ضد وحدت، متوقف کردن نهضت بیداری جهان اسلام است که به ویژه در سه دهه اخیر، به برکت امام و انقلاب اسلامی گسترش یافته است. روش اصلی در این پروژه، دامن زدن اختلاف بین مذاهب اسلامی و ملتهای پراکنده مسلمان از راه مبالغه‌آمیز کردن وجوه تفاوت بین مذاهب اسلامی است. امروز اتحاد عقیدتی در مشترکات و وحدت سیاسی مسلمانان در برابر دشمنان اسلام را فقط از طریق آفات داخلی می‌توان درهم ریخت و اتفاقاً در رأس طرحهای عملیاتی مخالفان اسلام، همین سازمان دادن به فتنه‌های داخلی در پشت جبهه جهان اسلام قرار دارد.

آن بذری که سیّد جمال الدّین‌ها و محمد عبده‌ها تا کاشف الغِطا و حسن البَنّا و نواب صفوی‌ها و سیّد قطب‌ها و سایر مجاهدان جهان اسلام و متفکران و بیدارگران اسلامی، شیعه و سنّی در سده گذشته پاشیدند،

بذر جهاد و بیداری‌ای بود که با زحمات امثال مرحوم آقای بروجردی و مرحوم شَلتوت- شیخ الازهر مصر- و دیگر افراد در باب ضرورت وحدت همه مذاهب رسمی اسلامی تلفیق شد و کم کم هسته اولیه و اصلی تشکیل «امّت واحد و مجاهد اسلامی در عصر حاضر» را تشکیل داد و کار اصلی البته به دست امام عزیز صورت گرفت و میوه‌ها رسید تا امروز که شما می‌بینید خون شهدای حزب الله لبنان و جهاد اسلامی و حماس فلسطین، شیعه و سنّی در صف مقدم جهان اسلام، درهم آمیخته و از یکدیگر قابل تشخیص نیست.

بنابراین، امروز هر کس به هر بهانه و دلیل و با هر زبانی، در ایران و جهان اسلام، به فتنه تفرقه مذاهب اسلامی و جنگهای مذهبی و توهین به مذاهب رسمی اسلام دامن بزند ـ ولو ناآگاهانه ـ باید شریک صهیونیستها دانسته شود. و توجه داشته باشیم که به خصوص در سالهای اخیر، دوباره همان دستهایی که در یکی، دو قرن گذشته با مذهب‌سازی و فرقه‌پردازی و افراط‌پروری، کینه‌های مذهبی را بین مسلمانان علیه یکدیگر رشد دادند، در دهه اخیر دوباره فعّال شده‌اند.

در یک دوره انگلیسیها در خاورمیانه و شبه جزیره هند و شمال آفریقا، حتی دست به مذهب‌سازی می‌زدند و خزعبلاتی می‌ساختند و به شیعه و سنّی برای درگیر کردن آنان با یکدیگر و حتی برای ایجاد درگیری بین خود اهل سنّت به هر یک نسبتهایی می‌دادند.

از یکسو در همین منطقه خاورمیانه، جریان وهّابیت و ناصبی‌گری از سوی دیگر، صوفی‌گری و درویش‌بازیهای انگلیسی و انحرافی، و از یکسو بابی‌گری و بهایی‌گری را دامن زدند و سپس حتی در میان شیعیان، جریانهای غالی‌گری و افراطی را پدید آوردند که به نام محبّت اهل بیت، نسبت خدایی و الوهیت به اهل بیت پیغمبر می‌دادند و نیز روشهای غلط و نامشروع عزاداری را ترویج کردند و بدین‌ترتیب، با تقویت افراطیون از هر طرف به جنگهای مذهبی دامن زدند.

مودت و برائت، لازم اما چگونه؟!

ما محبّت به پیامبر و اهل بیت و اظهار برائت از دشمنان آنها را لازم و واجب می‌دانیم امّا رعایت موازین اسلام و مصالح امّت را در کیفیت اظهار این مودّت و برائت نیز، واجب می‌دانیم. دشمنان اسلام، بدعتهای خلاف شرع در این مفاهیم را ترویج می‌کردند و حتی آموزش می‌دادند. چنانچه بعدها در اسناد وزارت خارجه انگلیس منتشر شد که دست کم در ایران، عراق و هند، دشمن، سرمایه‌گذاری کلانی کرده تا در محافل و هیئتهای مذهبی، از جمله بین شیعیان نفوذ کند و از جریان پاک و ارزشمند مدح اهل بیت سوءاستفاده نماید و این جریان مبارک مؤثر در تاریخ شیعه و انقلاب را به عامل مخدّر و تفرقه در میان مسلمانان تبدیل کند و حتی بین بعضی هیئتهای مذهبی، با چند واسطه، اشعاری را

برای مدّاحی ترویج می‌کردند که کاملاً بدعت و نقض معارف اهل بیت و تشیّع بود، یا بین عزاداران با بودجه خودشان، قمه توزیع می‌کردند و اینها همه دستهایی است که پشت پرده در این تفرقه‌افکنیها دخالت دارد و باید این دخالت را دید.

البته ممکن است یک مدّاح از سر ناآگاهی و با اخلاص، دروغ بگوید و یک عزادار هم بی‌توجه و با اخلاص قمه بزند. امّا توجه داشته باشیم که پشت این جریانها گاهی چه دستهایی در کار است تا فتنه کند و این ادبیات افراطی، روشهای غالی‌گرایانه، بدعت و هتّاکی به پیروان سایر مذاهب اسلامی را باب کنند تا مسلمانان را از جبهه اصلی و نبرد اصلی منحرف کنند.

ببینید دستهایی که ناصبی‌گری و وهّابی‌گری را ترویج می‌کنند، جریانی که درویش‌بازیهایی انگلیسی و صوفی‌گریهای اباحی‌گرایانه را ترویج می‌کند، همانها ممکن است در پشت پرده، خط غلوِ شرک‌آمیز در شأن اهل بیت را هم دامن بزنند و گاهی کسانی بدون توجه و با حسن نیت تعبیر کنند که من علی اللّهی‌ام، رضا اللّهی‌ام، حسین اللّهی‌ام و این در حالی است که خود حضرت امیر(ع) فرمودند: جاهل متنسّک، کمر مرا می‌شکند.

در اسناد وزارت خارجه انگلیس منتشر شد که دست کم در ایران، عراق و هند، دشمن، سرمایه‌گذاری کلانی کرده تا در محافل و هیئتهای مذهبی، از جمله بین شیعیان نفوذ کند و از جریان پاک و ارزشمند مدح اهل بیت سوءاستفاده نماید و این جریان مبارک مؤثر در تاریخ شیعه و انقلاب را به عامل مخدّر و تفرقه در میان مسلمانان تبدیل کند

از حضرت رضا(ع) نقل شده است که کسی نزد ایشان عرض کرد: آقا راجع به شما از طرف دستگاه حکومت، شایعه‌ای در شهر پخش کرده‌اند که شما و پدرانتان، مردم را بنده و برده خود می‌دانید. حضرت رضا سلام الله علیه رو به آسمان نمودند و عرض کردند:

«خدایا، تو شاهد باش این اولین ستمی نیست که بر ما می‌رود. به خدا سوگند، چنین کلمه‌ای نه از دهان من و نه از دهان پدران من هرگز خارج نشده و نخواهد شد که ما مردم را بنده و یا برده خودمان بدانیم؛ ما افتخارمان، بندگی خداست.«

اینها نکاتی است که باید به آنها توجه داشت. روشهای انحرافی و اهانت و فحاشی به مقدّسات هیچ مذهبی از مذاهب رسمی اسلام به ویژه در این دوره جایز نیست. البته افتخار ما، تشیّع است و حبّ اهل بیت

پیغمبر(ص) ،هویت و فخر ماست و ما در دنیا و آخرت، این مذهب را با هیچ چیز عوض نخواهیم کرد.

اولین مشکل مردم متدین و حکومت دینی...

امّا نکته‌ای که می‌خواستم بابت آن، دقایقی مصدّع بشوم، به نظرم رسید که تحت عنوان »چه باید کرد«، بتوان به بعضی از مختصّات و کلیات آن اشاره کرد.

»چه باید کرد؟« پرسشی است که ما مطرح می‌کنیم برای شفاف کردن جریاناتی که در صفوف ملت ما به نمایندگی خودخوانده، از طرف ملّت و به زبانهای مختلف می‌گویند: آقا دیگر خسته شدیم. دوره حکومت دینی تمام شده است، عصر ایدئولوژی گذشته است، انقلاب به پایان رسیده است و شعارهای دینی جاذبه‌اش را از دست داده است، ارزشها فرسوده شده‌اند، جامعه خسته شده است، مردم دیگر خواهان دین نیستند. مردم اگر حکومت دینی را نخواهند، چه کسی را باید ببینند؟

تحت عناوین مختلف، فضای بسیار سنگین تبلیغاتی در خارج و داخل، یکصدا در دست تبلیغ و جریان‌سازی با همین مضمون است.

هزار بهانه می‌آورند و هیچ یک حاضر نیستند که به جای دین، انقلاب و ارزشها خودشان را متهم کنند و بگویند ما خودمان مشکل داریم، مردم از ما خسته شده‌اند یا می‌شوند. مردم از دین و حکومت دینی، خسته نشده و نخواهند شد. مردم با ما مشکل پیدا می‌کنند، نه با دین و با حکومت دینی. به راستی چه باید کرد؟ در اقتصاد چه باید کرد؟ در سیاست داخلی و خارجی چه باید کرد؟ در قضاوت چه باید کرد؟ در حوزه فرهنگ چه باید کرد؟ اینها همه درسهایی است که بسیاری از ما نیاموختیم و وارد حکومت اسلام شدیم.

اولین مسأله، آسیب‌شناسی حاکمان در حکومت دینی است. کسانی که چه باید کرد را از سنّت پیغمبر اکرم(ص) و آموزه‌های اهل بیت-علیهم‌السلام- نیاموخته‌اند و وارد حکومت دینی شده‌اند و به نام دین در حوزه‌های مختلف خواسته‌اند بر مردم اعمال حکمرانی کنند، چنین کسانی اولین مشکل مردم متّدین و حکومت دینی‌اند و اولین تکلیف ما در حوزه چه باید کرد، مواجهه شفاف با جریاناتی است که نه عقلاً معارف و احکام دین را می‌شناسند و نه قلباً به دکترین دین برای حکومت ایمان دارند، و نه عملاً به آن التزام دارند. در عین حال ادّعا می‌کنند که مردم از دین و حکومت دینی خسته شده‌اند.

من به شما عرض می‌کنم که بخش عمده‌ای از این گفته‌ها، تبلیغات و جنگ روانی است. کار اصلی من، حضور در میان نسل جوان تحصیل کرده، دانشجو، استاد و طلبه است و به نوبه خود به شما عرض می‌کنم که هر گاه نسل جدید سخن می‌گوید،یا اشکال می‌کند، یا ابهامی دارد به این معنا نیست که بریده است یا متزلزل و ضعیف است و ما هرگز نشنیده‌ام که از حکومت دینی و از دین، خسته شده

باشند. هر چه ما از این نسل شنیده‌ایم این است که چرا به دینی که از آن دم می‌زنید، عمل نمی‌شود؟ نمی‌گویند: چرا حکومت، دینی است. می‌گویند: چرا در برخی ازحوزه‌های مدیریتی، حکومت، دینی نیست؟ امروز دشمن شبهات را در دهان مردم و نسل جوان می‌گذارد که مردم و نسل جوان می‌گویند: ما حکومت دینی نمی‌خواهیم و چرا حکومت، دینی است در حالی که واقعیت، عکس این است.

پرسش اصلی این است که چرا حکومت و حاکمان در همه‌حوزه‌های اختیاراتشان، در اقتصاد، سیاست، فرهنگ و قضاوت، دینی عمل نمی‌کنند؟

فرق است میان اینکه بگوییم اشکال در دینی بودن حکومت است یا این مطلب که چرا حکومت، دینی نیست و باید دینی بشود. اگر زاویه نگاه عوض شود، راه‌حل وپاسخ حتماً تغییرمی کند.

"چه باید کرد؟" پرسشی است که ما مطرح می‌کنیم برای شفاف کردن جریاناتی که در صفوف ملت ما به نمایندگی خودخوانده، از طرف ملّت و به زبانهای مختلف می‌گویند: آقا دیگر خسته شدیم. دوره حکومت دینی تمام شده است، عصر ایدئولوژی گذشته است، انقلاب به پایان رسیده است و شعارهای دینی جاذبه‌اش را از دست داده است، ارزشها فرسوده شده‌اند، جامعه خسته شده است، مردم دیگر خواهان دین نیستند. مردم اگر حکومت دینی را نخواهند، چه کسی را باید ببینند؟

ما باید خودمان را اصلاح کنیم نه دین را

ما باید بدانیم که دین، زنده است، ارزشها جاذبه دارند و آن شعارهایی که براساس آنها انقلاب شد و همان ارزشهایی که انقلاب در ایران ایجاد کرد و جنگ را پیش برد. آن ارزشها همچنان زنده است، توفنده است، جاذبه دارد و اگر به درستی ادا شود و اگر آنان که اَدا می‌کنند، عاقل و صادق باشند ــ به همان سرعت و قدرتی که اوضاع ایران را عوض کرد ــ اوضاع کلّ جهان اسلام را در یکی، دو دهه آینده تغییر خواهد داد. اگر رسانه‌های فرهنگی و تبلیغاتی ما اصلاح شوند، اگر دستگاه قضایی ما، دولت و مجلس ما کمتر حرف بزنند و به دکترین پیغمبر و اهل بیت بیشتر عمل بکنند، خواهید دید که این ارزشها زنده است و جاذبه دارد و هنوز تنها نبضی که در دنیا می‌تپد، نبض دین و حکومت دینی و انقلاب دینی است. اینها مسائلی است که باید روشن بشود که چه کسانی در این جامعه چه می کنند و به حساب دین گذاشته و نوشته می‌شود.

این دین، احتیاج به فهم و عمل دارد، احتیاج به اصلاح ندارد. ما خودمان را باید اصلاح کنیم، نه دین را.

آنچه پیامبر گفت و ما عمل نمی‌کنیم...

دینی که بنیانگذارش پیغمبر اکرم(ص) است، در آخرین سخنرانی، در حال بیماری منجر به رحلت، پیامهایی که می‌دهد، بزرگ‌ترین و ناب‌ترین پیامهای انسانی در باب کرامت انسان و حقوق بشر و آزادی بیان است؛ یعنی همان چیزهایی که می‌خواهند امروز با آموزه‌های غربی به ما آموزش بدهند! در آخرین سخنرانی، سخنرانی وداع، خطاب به مردم می‌گوید:

» هر کسی حقّی بر گردن من دارد که ادا نشده است ـ حقّ جانی، مالی و یا حیثیتی ـ امروز بگویدو حساب مرا تصفیه کند، مرا ببخشد و از من بگذرد، یا قصاص و جبران کند تا حساب ما به آخرت نیفتد.« مردی که قدرت مطلق دارد و حاکم دینی است، با مردم این گونه سخن می‌گوید که جمعیت با صدای بلند گریه می‌کنند و شخصی به نام »سواده بن قیس« برمی‌خیزد و می‌گوید: یک روز از جبهه برمی‌گشتیم، شترهای ما در کنار یکدیگر قرار گرفت، تازیانه‌ای در دست شما بود؛ نمی‌دانم از روی عمد به من اصابت کرد یا به اشتباه.

پیامبر(ص) فرمود: به خدا پناه می‌برم که از روی عمد بوده باشد. مرا می‌بخشی یا قصاص می‌کنی؟ گفت: قصاص می‌کنم. فرمودند: همان تازیانه را یکی از خانه بیاورد. بلال به خانه حضرت زهرا(علیهاالسلام) می‌رود و عرض می‌کند که پدرت می‌گوید: آن تازیانه را بده! حضرت زهرا می‌پرسد: چه خبر شده است؟ مگر جهاد است؟ گفتند: پدرت خود را برای شلاّق خوردن عرضه کرده است. حاکم حکومت مطلقه اسلامی و خاتم انبیا خود را برای شلاّق خوردن، عرضه کرده است.

زهرا(علیها السلام) می‌گوید: چه کسی حاضر شده است پیامبر خدا را شلاّق بزند؟ گفت: فلان کس، حضرت زهرا(علیها السلام) در حالی که اشک می‌ریخت، تازیانه را می‌آورد و به او می‌دهد و می‌گوید: آیا حسن و حسین آنجا نبودند که از او بخواهند به جای پیامبر آنها را بزند؟

این ابرقدرت که از موضع قدرت معنوی با همه قدرتهای مادّی عالم سخن می‌گفت، در برابر بندگان خدا، چنین متواضع بود. اینها کرامت انسان و حقوق بشر و آزادی بیان ـ از نوع اسلامی، نه غربی ـ است که یک نفر بلند شود و در برابر حاکم بگوید که آقا یک روز از جبهه برمی‌گشتیم، شترهای ما در کنار یکدیگر قرار گرفت، تازیانه‌ای در دست شما بود؛ نمی‌دانم از روی عمد به من اصابت کرد، یا به اشتباه! من باید قصاص بکنم و پیامبر بگوید: درست است، حق داری.

شلاّق را آورد. اتفاقاً حسن و حسین که کودکان هفت، هشت ساله‌ای بودند، هر دو به نزد آن مرد آمدند که آقا اگر می‌شود این حقّ قصاص‌تان را درباره ما اعمال کنید. آیا ممکن است که به جای پیامبر خدا، ما را بزنی؟ پیامبر(ص) فرمود: خود من باید قصاص شوم. او گفت که شانه من عریان بود و پیامبر نیز شانه را عریان کردند و آن مرد، کتف پیامبر (ص) را بوسید و گفت: من تنها بهانه‌ای می‌خواستم تا کتف

شما را ببوسم. این است فرهنگ دینی و حکومت دینی.
این فرهنگ، احتیاج به اصلاح ندارد؛ بلکه حاکمان و مدیران ما نیازمند اصلاح‌اند و باید خود را با این فرهنگ تطبیق بدهند. هر گاه مسئولان رده‌های مختلف حکومت در سه قوّه، خود را با این فرهنگ، تطبیق دادند، آن روز بدانید که دیگر هیچ مانعی جلوی راه این حرکت و این انقلاب، در سراسر جهان نخواهد ایستاد؛ زیرا بشریت جز عقلانیت درحوزه نظر، و انسانیت درحوزه عمل چیز بیشتری نمی‌تواند بخواهد و معارف اسلام، مظهر عقلانیت و احکامش مظهر و مجلای بزرگ انسانیت و انسان‌گرایی به معنای حقیقی است.

خدا را و مردم را فراموش نکنید

پیامبر(ص) در همان آخرین سخنرانی، به حکومتها موعظه می‌فرماید و به حاکمان پس از خود می‌گویند: از همه آنان می‌خواهم که خدا را به یاد داشته باشند. این آخرین جمله‌های پیغمبر(ص) است. فرمود: **نگذارید در پشت درهای بسته حکومت، قویها، ضعیفان را پاره‌پاره کنند. نگذارید پشت درهای بسته دولت، سرمایه‌داران و اغنیا، فقرا را له کنند.**

پیامبر اکرم(ص)، ادب را حتّی در برابر دشمن رعایت می‌کرد. خدای متعال به پیامبر(ص) فرمود: «اِصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمیلاً»؛ با اینان که برخورد می‌کنی، حتی وقتی طردشان می‌کنی، به زیبایی طرد کن، صبر کن و تحمل داشته باش و از پا منشین و فرمود: «مردم را به راه خدا با حکمت و موعظه حسنه بخوان.»

مکتب و پیامبری که با استدلال و برهان بشریت را خطاب می‌کند و خدای متعال در قرآن کریم فرمود: «قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ»؛ برهان بیاورید. ما با شما براساس برهان سخن می‌گوییم و به کسی تحمیل غیر منطقی نمی‌کنیم. مکتبی که حجیت عقل را ذاتی می‌داند و می‌گوید اصلاً احتیاجی به استدلال شرعی برای عقل نیست، مکتبی و پیامبری که دنیاگرایی را به مفهوم مثبتش در طول آخرت‌گرایی و در کنار آن قرار داد. پیامبر(ص) می‌فرمود: تقرّب به خدا منافاتی با ازدواج و کار اقتصادی

این فرهنگ، احتیاج به اصلاح ندارد؛ بلکه حاکمان و مدیران ما نیازمند اصلاح‌اند و باید خود را با این فرهنگ تطبیق بدهند. هر گاه مسئولان رده‌های مختلف حکومت در سه قوّه، خود را با این فرهنگ، تطبیق دادند، آن روز بدانید که دیگر هیچ مانعی جلوی راه این حرکت و این انقلاب، در سراسر جهان نخواهد ایستاد

و عمران ندارد؛ بلکه همه این امور وقتی رو به خدا باشد، باعث تقرّب به خداست.
می‌دانید که پیامبر وقتی دست به جیب می‌برد، بیشترین مخارج شخصی‌اش، برای عطر بود. سر و صورتش را آب می‌زد و آرایش می‌کرد، یکی از همسران پیامبر(ص) نقل می‌کند: کسی در زد، پیامبر در حیاط بود، خواست سر و صورتش را مرتب کند، ظرف آبی در محوّطه بود، ایشان از همان آب نگاه کردند و سر و صورتشان را مرتب کردند و سپس برای گشودن در رفتند. گفتم: آقا دیگر تا دم در رفتن و به خود رسیدن؟ پیامبر اکرم(ص) همین را نیز احترام به حقوق مردم تلّقی می‌کرد : آن کسی که به در خانه من می‌آید، به همین مقدار بر من حق دارد و می‌فرمود: آنها که دنیا را برای آخرت و آخرت را برای دنیا ترک می‌کنند از ما نیستند. این همان مکتب و خطی است که باید در پی آن بود. پاسخ »چه باید کرد «در همه حوزه‌های حکومت و زندگی، عمل به سنّت پیغمبر اکرم(ص) با تفسیر اهل بیت آن حضرت است که اوصیای خاص پیامبر اکرم‌اند.
در اینجا من به دو نکته هم اشاره کنم که گاه مغفول واقع می‌شود. ما، حکومت و همه جناحهای موجود باید به سنّت پیغمبر و اهل بیت پیغمبر(ص) رجوع کنیم، باید آن گونه انقلاب و جامعه را هدایت و مدیریت کرد که پیامبر اکرم (ص) کرد، باید آن گونه حکومت کرد که پیامبر اکرم(ص) حکومت کرد. مشکلات این جامعه، غالباً به دست همین مردم و برخی از همین مسئولان قابل حلّ است. مشکل نه از دین و نه از حکومت دینی است، تا عده‌ای به دنبال راه حلّ غیر دینی بگردند.

جامعه‌ی دینی، خانه پیش‌ساخته نیست

کسانی گفتند و نوشتند که چون از دین، سوءاستفاده می‌شود بنابراین، راه‌حل، تفکیک دین از حکومت است. ما به آنها عرض می‌کنیم که مگر از علم سوءاستفاده نمی‌شود؟ مگر از تکنولوژی، از آزادی، از مفهوم روشنفکری، از همه مفاهیم سوءاستفاده نشده و نمی‌شود؟ شما آیا هرگز به این بهانه گفته‌اید که چون از علم سوءاستفاده می‌شود، ما علم را کنار بگذاریم؟ پس چرا درباره دین، چنین سخنی به زبان جاری می‌شود؟
نکته دوم، اینکه حکومت دینی و جامعه دینی یافتنی نیست؛ ساختنی است. بعضی فکر می‌کنند چون مبانی و احکام اسلامی، الهی، قدسی و آسمانی است، پس قرار است یک حکومت دینی کامل و یک جامعه دینی حاضرو آماده از بالا، از آسمان ناگهان جلوی پای ما بیفتد. مثل یک ساختمان پیش ساخته، نصب شود و ما فقط زحمت زندگی کردن در آن جامعه را به خود بدهیم؛ چنین نیست. جامعه دینی و حکومت دینی را باید براساس دکترین اسلام و ثابتات و قطعیات اسلام بسازیم. این خانه را باید ساخت و در آن وارد شد و نشست. خانه از پیش آماده‌ای وجود ندارد. باید طراحی کنیم براساس ارزشها و احکام

اسلامی، میلی‌متر، میلی‌متر برنامه‌ریزی کنیم و آجر به آجر بسازیم.
اولاً باید عقل‌ورزی و اجتهاد کرد و تئوری داشت. نخستین سؤال این است که ما چه تعداد نظریه‌پرداز اسلامی برای تئوری دادن و ساختن حکومت و جامعه دینی کامل‌تر، هم اکنون و در آغاز دهه سوم انقلاب و حکومت اسلامی در اختیار داریم؟ کم و انگشت‌شمار.
دوم، چه تعداد مدیران عاقل و صادق و باسواد و مسلمان در اختیار داریم؟
سوم، هماهنگی و عمل کردن در یک طرح جامع و هندسه واحد است که متأسفانه به قدر کافی وجود ندارد. ما در همه حوزه‌ها توفیقاتی داشته‌ایم، امّا نسبت به آرمانها و اهدافی که اعلام کرده‌ایم، ضعیفیم، در عین حال عقل، عمل صالح و اجتهاد دینی تنها ابزار ماست. امروز من به چند درس پیامبرانه در باب حکومت اسلامی الگو اشاره می‌کنم تا پاسخی اجمالی به پرسش چه باید کرد باشد.

آنچه پیامبر گفت و ما عمل نمی‌کنیم

پیامبر اکرم(ص) فرمود: «اَلْمُسْلِمُ اَخُو الْمُسْلِمِ لایَظْلِمُهُ وَ لایُسلمه» میان همه مسلمانان باید رابطه برادری برقرار باشد، نه به یکدیگر ستم کنند و نه یکدیگر را در برابر هیچ ظلمی تنها بگذارند و تسلیم کنند. همه باید شب و روز به فکر یکدیگر باشیم و مثل یک شبکه درهم پیچیده، در قلمرو اقتصاد، سیاست و فرهنگ، به داد یکدیگر برسیم و کمک کنیم.
باید این شعار جامعه و حکومت اسلامی در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی باشد، تا مناسبات ظلم و ستم برداشته شود.
فاصله‌های طبقاتی در جامعه اسلامی، یعنی کوخ‌نشینی اکثریتی و کاخ‌نشینی اقلیتی ـ اینکه کسانی در شمال تهران، در خانه‌های چند میلیاردی زندگی کنند و در پایین همین شهر، خانواده‌هایی با ده، پانزده سر عائله، در دو اتاق یا یک اتاق زندگی کنند. این فاصله طبقاتی، با آن دستور پیغمبر سازگار نیست.
تبعیض در نهادهای دولتی و حکومتی با این دستور العمل پیغمبر

میان همه مسلمانان باید رابطه برادری برقرار باشد، نه به یکدیگر ستم کنند و نه یکدیگر را در برابر هیچ ظلمی تنها بگذارند و تسلیم کنند. همه باید شب و روز به فکر یکدیگر باشیم و مثل یک شبکه درهم پیچیده، در قلمرو اقتصاد، سیاست و فرهنگ، به داد یکدیگر برسیم و کمک کنیم.

اکرم(ص) سازگاری ندارد. سلطه سیاسی دیگران بر جوامع اسلامی از افغانستان تا فلسطین با این دستور العمل سازگاری ندارد. دستگاه قضایی پر ادّعا و کم کار، دولت پر حرف و کم کار، مجلس پر سر و صدا و کم کار، با این دستورالعمل پیغمبر اکرم سازگاری ندارد.

نهادهای دولتی و حکومتی به جای خدمت به مردم، به تدریج وبال گردن مردم می‌شوند. این اولین مسأله ما در پاسخ به سؤال »چه باید کرد« است. تا وقتی که دولت وَبال بر مردم باشد و مالیات بگیرند و خدمت‌رسانی اندک بکنند؛ مجلس از منابع عمومی و بیت‌المال استفاده بکند و گامهایی بسیار کوتاه و خدمات قطره‌چکانی به این ملت بکند؛ قوه قضائیه، ادّعای بزرگ اجرای عدالت و پیشگیری از جرم را بکند، ولی ابتدایی‌ترین ظلمها و جرمها در تهران ـ پایتخت مملکت ـ اتفاق بیفتد و جلوی آن را نتوانند بگیرند و در برابر ستمهای بزرگ و فشار، گاه مجبور شوند کوتاهی بکنند؛ این روند با پیام حکومت دینی سازگاری ندارد.

دادگستری اسلامی، دادگاهی است که خلیفه مسلمانان، امیر المؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) را به خاطر یک یهودی و ادّعای دروغ او، به دادگاه احضار می‌کند و امیرالمؤمنین(ع) بدون کمترین تصنّعی، تظاهری، ناراحتی و گلایه‌ای در دادگاه، حاضر می‌شود و در کنار او مساوی می‌ایستد و وقتی ایشان را با کنیه صدا می‌زند، به قاضی می‌گوید: «چرا مرا به کنیه صدا زدی در حالی که این یکی را با اسم عادی صدا می‌کنی؟ اینجا من آشنای تو یا امیرالمؤمنین(ع) نیستم، اینجا من ـ علی‌بن‌ابی‌طالب ـ هستم، مثل همین آدم یهودی که با من مرافعه دارد.»

در سنّت اسلام و سیره پیغمبر(ص) و اهل بیتش ما این مضامین را خوانده‌ایم و این الگوهای برتر بود که قلب ما را لرزاند. ملاک مشروعیت دستگاه قضایی ما این است که به این روایات عمل کند. دولت ما، دولتمردان، وزرا و وکلایی که منزلشان در مناطق مرفّه تهران است، در خانه‌های وسیع و تجملاتی، زندگی می‌کنند و دم از حکومت دینی یا جامعه دینی می‌زنند، اینها اگر به احکام غربی عمل کنند، قدرت و ظرفیتش را ندارند که به احکام اسلامی در باب حکومت دینی عمل کنند.

امیرالمؤمنین(ع) درباره ائمه حق فرمود: در حکومت اسلامی، روحانیون یا علمای دین و حاکمان دینی باید سطح زندگی‌شان از سطح متوسط مردم، پایین‌تر باشد تا بتوانند دین را به درستی تبلیغ و به درستی اجرا کنند. اگر روحانیت یا مسئولان حکومت در سه قوّه، در خانه‌های اشرافی، زندگی کنند و با سفره‌های آن‌چنانی و روابط فامیلی آن‌چنانی، با ازدواج حکومتی، کاستهای طبقاتی تشکیل دهند، اینان نمی‌توانند حکومت دینی را در این مملکت اجرا کنند؛ بلکه تنها دین و حکومت دینی زیر سؤال خواهد رفت و نسلهای بعدی ما از اصل دین و حکومت دینی مأیوس خواهند شد. این تکلیف اصلی ماست. تکلیف همه خطبا در نماز جمعه‌هاست که بر روی این اصول تأکید کنند.

دلیل تعطیلی نهی از منکر

ما در برابر آمریکا چه وقت کوتاه می‌آییم و تن به سازش می‌دهیم؟ در برابر جریانهای انحرافی ضد دینی تحت عناوین روشنفکری، چه وقت متزلزل می‌شویم؟ تنها وقتی که خودمان فاسد شده باشیم، دیگر جرأت نمی‌کنیم نهی از منکر و نقد بکنیم. آدمهایی که خودشان فاسد می‌شوند، نمی‌توانند در برابر منکرات فریاد بزنند.

چرا نهی از منکر در یک جامعه، ضعیف می‌شود؟ زیرا آنها که باید نهی از منکر بکنند، خود آلوده می‌شوند، سست می‌شوند، آدمی که از درون می‌پوسد و فرو می‌ریزد، دیگر جرأت ندارد فریاد بزند و وقتی که ظلم می‌بیند، وقتی شرک و نفاق و الحاد می‌بیند، وقتی فساد اخلاقی می‌بیند، جرأت نمی‌کند اعتراض کند؛ زیرا به چیزی بسته شده است. کسانی می‌توانند حُرّ و آزاد باشند و نهی از منکر کنند که به چیزی آلوده نباشند.

پیامبر اکرم(ص) فرمود: دو گروه ممکن است امّت مرا اصلاح کنند و به رتبه‌های بالای انسانی ارتقا دهند و همین دو گروه امّت اسلامی را فاسد کنند و به منجلاب بیندازند. دو گروه‌اند که اگر صالح باشند امّت، صالح می‌شود و اگر فاسد باشند، امّت فاسد می‌شود: اَلْعُلَماءُ وَ الْحُکّامُ؛ یکی روحانیت و دیگری مسئولان و فرمانروایان (حکومت اسلامی).

پیامبر اکرم(ص) فرمود: این مضمون از امیرالمؤمنین(ع) هم نقل شده است: «هر جا ستمی بر مردم برود و حکومتها بی‌اطلاع بمانند و یا مطلّع بشوند، ولی مدارا کنند، نقض پیمان رسول الله(ص) و نقض پیمان الهی شده است.»

پیامبر(ص) فرمود: «جامعه‌ای که در آن، حقوق ضعیفان از قدرتمندان، از صاحبان قدرت، صاحبان ثروت و صاحبان شوکت، بدون لکنت زبان، مطالبه نشود، جامعه اسلامی نیست.»

این است آن جامعه دینی و حکومت دینی که ما باید بسازیم. حضرت امیر(ع) در سخنرانی‌شان فرمودند که این جمله را از پیامبر بارها شنیدیم و فقط یک نوبت نبود که ایشان چنین تعریفی را از جامعه قدسی و دینی داده باشند، بلکه بارها این جمله را پیغمبر فرمود. ما هم می‌خواهیم جامعه

پیامبر اکرم(ص) فرمود: این مضمون از امیرالمؤمنین(ع) هم نقل شده است: «هر جا ستمی بر مردم برود و حکومتها بی‌اطلاع بمانند و یا مطلّع بشوند، ولی مدارا کنند، نقض پیمان رسول الله(ص) و نقض پیمان الهی شده است.»

پیامبر(ص) فرمود: «جامعه‌ای که در آن، حقوق ضعیفان از قدرتمندان، از صاحبان قدرت، صاحبان ثروت و صاحبان شوکت، بدون لکنت زبان، مطالبه نشود، جامعه اسلامی نیست.»

و حکومتی بسازیم که اگر فردا یک آدم عادی، یک روستایی برخاست و به تهران آمد و گفت: آقا، حقّ مرا فلان آدم ثروتمند یا قدرتمند، غصب کرده است، نترسد و بدون لکنت زبان، حرفش را بزند و دادگستری هم حقّ او را اقامه کند. این است آن جامعه و حکومت دینی که انقلاب خمینی می‌خواهد.

کدام نسل جوان از چنین جامعه و حکومت دینی روبرگردانده و پشت کرده است؟ نباید نسل جوان را متهم کنیم. نسل جوان، یک نسل مظلوم و ناآگاه است. نه آگاهی دینی درستی به او داده‌ایم، نه نمونه‌های عالی ارائه می‌کنیم، سپس توقّع داریم که اینها همه، نماز شب خوان باشند! ریشه‌های مشکل را بدانیم که کجاست. حضرت امیر(ع)، بزرگ‌ترین تربیت‌شده پیغمبر، خطاب به خلیفه سوم فرمود: کارگزاران حکومت اسلامی تا هر جا که خورشید بر آن بتابد، اگر ظلمی و فسادی کنند ما نیز مسئولیم. چون اعتراضاتی می‌شد که فلان جا فساد می‌شود، دزدی کردند، حق‌کشی یا باندبازی کرده‌اند، او هم مثلاً می‌گفت: من خبر ندارم. حضرت امیر(ع) فرمود: نمی‌توانی بگویی که من خبر ندارم؛ باید خبر داشته باشی.

پیامبر اکرم به ما آموخت که مسئولان حکومت اسلامی، دولتیها، مجلسیها، دستگاه قضایی در برابر مردم، متواضع و مؤدب سخن بگویند و از موضع قدرت و سلطه با مردم حرف نزنند. مردم، ذَوِی‌الحقوق‌اند. اینها عین روایت پیامبر اکرم و حضرت امیر و اهل بیت است.

ابن مسعود می‌گوید: روزی مردی با پیامبر سخن می‌گفت و بدنش می‌لرزید. هیبت پیغمبر، او را گرفته بود امّا پیامبر، به دنبال شوکت مادّی نبود، شوکت معنوی داشت. پیامبر متوجه شدند که این مرد، در حین صحبت دست و پایش می‌لرزد. فرمود: «هَوِّنْ عَلَیْکَ فَلَسْتُ بَمَلِکٍ» بر خودت آسان بگیر برادر، راحت باش. من شاه نیستم. «اِنَّما اَنَا ابنُ امْرَأَةٍ کانَتْ تَأکُلُ الْقِدَّ.» من پسر همان زنی هستم که مثل شما غذای ساده می‌خورد. من با دست خودم، شیر بز می‌دوشم. یا نقل شده است که روزی سلمان و بلال خدمت پیغمبر آمدند. سلمان به رسم ایرانیها به روی پای پیغمبر اکرم(ص) افتاد تا آن را ببوسد پیامبر(ص) فرمود: سلمان، کاری را که ایرانیان و عجم با پادشاهانشان می‌کنند، انجام نده. «اَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبیدِاللهِ آکُلُ مِمّا یَأْکُلُ الْعَبْدُ اَقْعُد کَما یَقعد الْعَبْدُ»؛ من بنده‌ای از بندگان خدا هستم، آن گونه که بردگان می‌خورند و بردگان بر خاک می‌نشینند، من نیز همان گونه می‌خورم و می‌نشینم.

اینها درس «چه باید کرد» است. هرگاه همه مسئولان حکومت، این گونه اسلامی شدند، شما بدانید که همه مشکلات، پیاپی حل خواهد شد.

حضرت امیر(ع) در توصیف پیامبر(ص) می‌گوید: «پیامبر(ص)، دعوت بردگان را برای غذا می‌پذیرفت؛ بر خاک می‌نشست، با دست خود، بز می‌دوشید؛ چهره بر خاک می‌مالید؛ نزد مردم، متواضع و فروتن بود؛ پایش را نزد مردم حتّی کودکان، دراز نمی‌کرد؛ وقتی به او مراجعه می‌کردند، تکیه نمی‌داد، به احترام مردم کارهای سخت را می‌پذیرفت و انجام می‌داد، همواره گرسنه بود؛ ظاهر حالش مانند ضعیفان بود، امّا قلبش

قوی بود، همو با بردگان می‌نشست؛ بر کفش خود پینه می‌زد و لباسش را وصله می‌کرد؛ بر خر برهنه سوار می‌شد.»

حالا بعضی افراد نگویند که توقع‌داری مسئولان، یک خر یا یک بز به خانه‌هایشان ببرند و سوار بر خر برهنه، به مقّر حکومتی بیایند یا صبح به صبح، بز بدوشند. ما برداشتی قشری از دین نداریم، ولی پیامش این است که آقایان همه شما باید این سیره و روش را دنبال کنید؛ چون در همان دوره هم می‌گفتند: آقا این کارها کسر شأن پیغمبر(ص) و حاکم اسلام است. می‌فرمود: نه، من مثل برده‌ها بر زمین می‌نشینم و به دست خود، شیر بز می‌دوشم و در روایت است او هیچ‌گاه در حال تکیه دادن، نه چیزی خورد و نه چیزی گفت؛ و خوش نمی‌داشت که به شاهان شبیه باشد و می‌فرمود: «تا زنده‌ام پنج چیز را ترک نخواهم کرد؛ سلام کردن بر کودکان، غذا خوردن در کنار بردگان، نشستن برخاک و سوار شدن بر الاغ برهنه(که پایین‌ترین طبقات سوارش می‌شدند)، دوشیدن شیر بز به دست خود و پوشیدن لباس پشمی.

پیامبر(ص) فرمود: «سه گروه‌اند که صدای نمازشان از گوش خودشان بالاتر نخواهد رفت و دعایشان به خداوند و ملکوت نخواهد رسید، یک گروه، مسئولینی‌اند که بر جامعه‌ای مدیریت می‌کنند؛ در حالی که مردم از آنها خوششان نمی‌آید، «وَاَنْتُم لَها کارِهُون». فرمود: «لاتُحْرَمُ علَیْکَ اَعْراضُهُمْ»؛ چند گروه‌اند که آبرویشان محترم نیست و باید در ملأ عام آنها را نهی از منکر و نقد کرد و باید پُز آنان را شکست. از جمله، کسانی که بر مسند قدرت‌اند یا ثروت در اختیار دارند امّا ستم می‌کنند. این است فرهنگ اسلام. فرمود: بر صاحبان قدرت و ثروت، نظارت کنید. متهمشان کنید! سکوت نکنید! پیامبر(ص) فرمود: «در برابر روحانیونی که نان دین می‌خورند و به دنیای خودشان خدمت می‌کنند، سکوت نکنید، به خاطر حفظ دین، متهمشان کنید».

و فرمود: «حاکمانی را که از قدرت، سوءاستفاده می‌کنند، متهّم کنید و نیز ثروتمندانی که حق الله و حق‌النّاس را در ثروت و سرمایه ادا نمی‌کنند.» البته از سوی دیگر هم فرمود: «سه گروه‌اند که دعای آنها حتماً مستجاب

پیامبر (ص) می‌فرمود: «تا زنده‌ام پنج چیز را ترک نخواهم کرد؛ سلام کردن بر کودکان، غذا خوردن در کنار بردگان، نشستن برخاک و سوار شدن بر الاغ برهنه(که پایین‌ترین طبقات سوارش می‌شدند)، دوشیدن شیر بز به دست خود و پوشیدن لباس پشمی.

چند گروه‌اند که آبرویشان محترم نیست و باید در ملأ عام آنها را نهی از منکر و نقد کرد و باید پُز آنان را شکست. از جمله، کسانی که بر مسند قدرت‌اند یا ثروت در اختیار دارند امّا ستم می‌کنند. این است فرهنگ اسلام.

«در برابر روحانیونی که نان دین می‌خورند و به دنیای خودشان خدمت می‌کنند، سکوت نکنید، به خاطر حفظ دین، متهمشان کنید».

است و رد نخواهد شد یکی، امام و رهبر و حاکم عادل است، «اَلاِمامُ الْمُقْسِطُ»؛ پس، از هر دو سو داریم، هم بزرگ‌ترین تجلیلها از مسئول صالح و هم بزرگ‌ترین اتهامات و حمله‌ها به مسئولان فاسد را داریم.
یکی از اساتید ما در حوزه مشهد، در دورانی که در محضرشان طلبه بودم، می‌فرمودند: حالا که آخوندی شدی و درس طلبگی می‌خوانی بدان که در آخرت، یا مقامات عالی بهشت را به ما خواهند داد و یا جاهای بد جهنّم را، امّا در آن وسطها جایی به ما نمی‌دهند. اگر به وظیفه‌مان درست عمل کنیم، عالی‌ترین درجات بهشت، در ردیف پس از انبیا و قبل از شهدا را خواهیم داشت امّا اگر به وظیفه عمل نکردیم و سوءاستفاده کردیم، پایین‌ترین درکات جهنم، منتظر ماست. این نگاهی است که دین به مسأله دارد.
نکته دیگر در شخصیت پیامبر اکرم(ص) چند وجهی‌بودن و جامعیت ایشان است که از اسرار خاتمّیت ایشان نیز هست. ایشان پیامبر رحمت است. بعد از فتح مکه، بیست و سه سال شکنجه و اهانت و تجاوز و ظلم را، همه اینها را یکجا بخشید. حتی بزرگان دشمن و رؤسای ایشان را بخشید، اینها همه جزء پاسخهای «چه باید کرد» ماست. در عین حال، پیامبر منطق است به حدّی که آیه نازل شد که اگر وسط جنگ با مشرکین، یکی از آنان اجازه خواست و گفت: من سؤالی دارم و می‌خواهم راجع به اسلام پرسشی بکنم و پاسخی بشنوم، آیه آمد که به او فرصت و امنیت کامل بدهید و با احترام و امنیت او را همراهی کنید و بیاورید. به سؤالاتش با دقّت و یک به یک پاسخ بدهید و بعد هم همان جا بلافاصله از او جواب نخواهید که چه شد، قبول کردی یا نه؟ بلکه او را با امنیت و احترام دوباره به جبهه خودش برگردانید تا خودش هر تصمیمی که خواست بگیرد، اگر در جبهه دشمن ماند، با او می‌جنگیم و اگر ترک کرد و به ما ملحق شد، قدمش روی چشم.
تحمل و استقامت ایشان هم اعجاز بود. چقدر مدفوع حیوانات و محتویات شکم شتر و گوسفند بر سر ایشان ریختند و ایشان سکوت می‌کرد و با لبخند پاسخ می‌داد.
قضیه آن یهودی را شنیده‌اید که هر وقت ایشان از آن کوچه عبور می‌کردند، خاکستر و زباله‌های خانه‌اش را روی سر پیامبر اکرم می‌ریخت. یک روز پیامبر آمدند و دیدند که از این شخص خبری نشد. پرسیدند: این رفیق ما چه شد؟ کجاست؟ گفتند: مریض شده است. پیامبر فرمود: پس به عیادتش برویم. در زدند و به عیادتش رفتند. او در بستر از خجالت، سرش را زیر پتو کرد و عرق ریخت تا وقتی پیامبر رفت و بعد هم مسلمان شد.
حتی‌گاه مسلمانان نزد ایشان، ادب را رعایت نمی‌کردند. نقل شده است که کسی به مسجد نزد پیغمبر آمد، پایش را دراز کرد و گفت: ناخنهایم را بگیر. چنین توهینها و فشارهای بسیار دیگری برایشان گذشت و برای خدا و برای رشد مردم، تحّمل کرد. ایشان برای مردم، گوش بود و حرف دل مردم و مشکلات مردم برایش مهم بود. به حدّی که به او طعنه می‌زدند که شما آقا فقط گوش هستید و مدام نشسته‌اید به همه

حرفهای مردم گوش می‌سپارید. آیه نازل شد که «قُلْ أُذنُ خَیْرٍ لَکُمْ»؛ بله، او گوش است و حرف مردم را می‌شنود.
اینها یک بعد از شخصیت پیغمبر (ص) است امّا این شخصیت، یک اقیانوس است و ابعاد دیگری هم دارد که همه در یک راستاست و تناقضی ندارند و همه در چارچوب عدالت است.
بُعد دیگر در این هدیه الهی آن بود که تشریفات حکومتی نداشت. در روایت نقل شده است: «پیغمبر و اصحابشان همواره حلقه می‌نشستند و اگر کسی وارد می‌شد، به واسطه نداشتن تشریفات نمی‌فهمید چه کسی رئیس و چه کسی مرئوس است». حکومت اسلامی اینهاست. چون تشریفات و ادا و اصول نداشت، کسی نمی‌فهمید که بالا و پایین مجلس کجاست. در حکومت اسلامی اصلاً ما جایگاه مخصوص مسئولان و دولتمردان نداریم، البته مسائل امنیتی، بحث دیگری است و تنها مسائل امنیتی در این میان، ممکن است دخالت داشته باشد. پیامبر (ص) وقتی وارد مدینه شد، همه منتظر بودند که ایشان به کدام محله می‌رود و در کدام خانه فرود می‌آید تا آنجا پس از این، مهم‌ترین مکان شود.
پیغمبر اکرم(ص) فرمود: شتر را رها کنند و فرمودند هر جا که این شتر نشست، من همان جا ساکن می‌شوم. شتر رفت و رفت تا جلوی در یکی از فقیرانه‌ترین خانه‌های مدینه فرود آمد و آنجا مقّر پیغمبر (ص) شد. کارها را به شرافتمندانه و غیر شرافتمندانه، تقسیم نمی‌کرد. نظام ارباب ـ رعیتی برقرار نمی‌کرد. خودش مثل یک کارگر، یک کارگر ساده، کار می‌کرد و چوب جمع می‌کرد. وقتی اصحاب کار می‌کردند، خودش هم راه می‌افتاد و اهل عمل بود. مسجد که می‌ساختند، خود به پا می‌خاست و کارگری می‌کرد.
پیغمبر(ص) در حکومتش، حلقه‌های بسته سیاسی و کاست قدرت و باندبازی و قوم و خویش‌بازی نداشت، بین آن همه ریش سفید و اصحاب و آدمهای مهم، گاه جوان صالح نوزده ساله‌ای مثل « اسامه» را فرمانده بزرگ‌ترین لشکرکشی که جنگ با امپراتوری روم بود، قرار می‌داد. یا وقتی مکه را فتح می‌کند، «عتاب بن اُسید» – جوان بیست ساله ـ را به حاکمیت

اگر وسط جنگ با مشرکین، یکی از آنان اجازه خواست و گفت: من سؤالی دارم و می‌خواهم راجع به اسلام پرسشی بکنم و پاسخی بشنوم، آیه آمد که به او فرصت و امنیت کامل بدهید و با احترام و امنیت او را همراهی کنید و بیاورید. به سؤالاتش با دقّت و یک به یک پاسخ بدهید و بعد هم همان جا بلافاصله از او جواب نخواهید که چه شد، قبول کردی یا نه؟ بلکه او را با امنیت و احترام دوباره به جبهه خودش برگردانید تا خودش هر تصمیمی که خواست بگیرد، اگر در جبهه دشمن ماند، با او می‌جنگیم و اگر ترک کرد و به ما ملحق شد، قدمش روی چشم.

مکه می‌گمارد. به زنان نیز کاملاً توجه داشت و به آنان شخصیت و فرصت می‌داد. اینها فرهنگهایی بود که ایشان تغییر دادند.

در جامعه‌ای که دختر را زنده به گور می‌کردند و قرآن می‌گوید: وقتی به کسی خبر می‌دادند که خانمت دختر زاییده، رنگ از رویش می‌پرید. در این جامعه، پیغمبر(ص) می‌فرماید: «هرگز به زنان، اهانت نمی‌کند، مگر افراد پست و لئیم.» و در ایشان به قدری برای آنان هویت و شخصیت قائل بودند که جداگانه به خانمها فرصت بیعت داد. مردان بیعت کردند. سپس گفتند خوب دیگر، ما به جای خانمهایمان هم بیعت کردیم و اهل بیت ما هم تابع ما هستند. آیه نازل شد که نه، مردان به جای زنان، بیعت نکرده‌اند و خانمها جداگانه بیعت کنند. پیامبر(ص) مراسم بیعت مستقلی برای زنان گذاشت و حضور اجتماعی و سیاسی و تعّهد و مسئولیت‌پذیری زنان را آموزش داد.

پیامبر(ص) فرمود: «بِئْسَ الْقَوَمُ قومُ لایَقوُمُونَ لِلّهِ تَعالی بِالقِسطِ»؛ بد جامعه و ملّتی است، ملّتی که عدالت‌خواه نیست و برای اجرای عدالت و قسط، عدالت در حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ قیام نمی‌کند. پیامبر(ص) فرمود:» کلوا جَمیعاً وَ لاتَفَرَّقُوا»؛ بخورید! امّا تنها، تنها نخورید و (بر سر سفره نیز) متفرّق نشوید. این، منطق اسلام است و پاسخ چه باید کرد؟ اینهاست: نه اینکه یک طبقه، آن طرف شهر بخورند، تا بترکند و بالا بیاورند، از فرط سیری با دمشان گردو بکشنند و ندانند پولها را چگونه خرج کنند، و یک عدّه هم این سوی شهر از گرسنگی درمانده‌اند، چهار دختر دم بخت، پسر دم بخت دارد و یک جهیزیه ساده را نمی‌تواند تهیه کند، خود را از ساختمان هشت طبقه وزارتخانه دولتی پایین می‌اندازد. اینها چیزهایی است که باید اصلاح بشود.

کسانی که می‌خواهند دین را اصلاح بکنند، باید خودشان را اصلاح بکنند. کتاب و سنّت، احتیاجی به اصلاح ندارد؛ بلکه احتیاج به فهم و عمل دارد. مشکل جمهوری اسلامی، ولایت فقیه نیست که می‌خواهید آن را از قانون اساسی حذف کنید، مشکل این انقلاب و حکومت، دینی بودنش نیست که می‌خواهید دین‌زدایی کنید. مشکل، خود ما و شماییم. مشکل، ولایت فقیه نیست.

پیامبر(ص) فرمود: «هر کس سیر بخوابد و در شهر یا همسایگی او کسانی گرسنه‌اند از ما نیست و به خداوند و روز قیامت ایمان نیاورده است.» ایشان به طبقات محروم و زحمتکش احترام می‌گذارد ، در برابر مفتخورها و انگلها موضع می‌گرفت و می‌فرمود: «مَلعونٌ مَلعُونٌ مَنْ أَلقی کَلَّهُ عَلَی النّاسِ»؛ نفرین به آنان که بار زندگی خود را بر دوش دیگران می‌اندازند و بدون خدمات مادّی و معنوی به جامعه، امکانات جامعه را مصرف می‌کنند.

در جنگ تبوک که از جبهه برمی‌گشتند، مردم به استقبال آمده بودند، زنها، پیرها و از جمله، پیرمردی به نام سعد انصاری به استقبال پیامبر(ص) و مجاهدین آمده بود جلو آمد و با ایشان مصافحه کرد، پیامبر دید

که دستش خیلی زبر است، چاک چاک است. پیامبر فرمودند: دستهایت چقدر خشن است؟

خود پیغمبر(ص) هم آدم نازپرورده‌ای نبود. از کودکی، چوپانی و... کرده بود. ولی با این وجود، ببینید دست آن پیرمرد چگونه بود. پیامبر(ص) فرمودند: دستهایت چقدر خشن است؟ گفت: آقا «اَضْرِبُ بِالْمُرِّ وَ المِسْحاهِ» من کارگرم، کار می‌کنم، بیل می‌زنم، «فَأُنفِقُ عَلی عِیالی» خانواده‌ام را تأمین می‌کنم. توجه کنید، پیامبر اکرم از جبهه برگشتند، همه مردم و مجاهدین آنجا حاضرند، پیامبر دست این پیرمرد زارع کارگر را می‌گیرد و طوری که همه ببینند، بلند می‌کند و پایین می‌آورد؛ «فَقَبّلَ رسوُلُ اللهِ یَدَهُ» پیامبر دست این کارگر را پایین می‌آورد، می‌بوسد و سپس بالا می‌برد و خطاب به همه جمعیت می‌گوید: مردم،»هذِه یدٌ وَ اللهِ لا تَمُسُّهُ النّارُ» به خدا سوگند، این دستی است که آتش جهنم، آن را لمس نخواهد کرد. این است مردم‌داری.

در باب رباخواران فرمود: «در شب معراج کسانی را دیدم که شکمهایشان پر از مار بود و از بیرون دیده می‌شدند. پرسیدم: جبرئیل، اینان با چنین عذابی کیستند؟ گفت: سرمایه‌داران مفت‌خوار و رباخوار جامعه هستند که مثل انگل به جامعه آویزان شده‌اند.»

نکته دیگری هم عرض کنم؛ چون معمولاً این نکته را نمی‌گویند. رحمت و ملاطفت و تواضع و ادب پیغمبر(ص) را دیدید؛ از آن طرف، قاطعیت پیغمبر(ص) را هم ببینید. وقتی اصل نظام اسلامی و انقلاب و عدالت اجتماعی و احکام الله، در خطر بود، پیغمبر با کسی معامله و مسامحه نمی‌کرد. اوّلاً، حدود هشتاد جنگ را همین پیامبر رحمت، به راه انداخته است که بعضی از اینها را خود آن حضرت، مستقیم فرماندهی کرده است، خود با شمشیر و سلاح، عدّه زیادی را بر خاک انداخت.

نقل شده است که در جنگ اُحد وقتی ایشان مجروح شده بودند و خونریزی زیاد بود و مسلمانان تقریباً از پا درآمده بودند، سپس که دوباره سازماندهی شدند، یکی از نیروهای دشمن نزدیک می‌شد و فکر کرد که اینها پراکنده شده‌اند و دیگر نمی‌توانند کاری بکنند، چند نفر از اصحاب بلند

کسانی که می‌خواهند دین را اصلاح بکنند، باید خودشان را اصلاح بکنند. کتاب و سنّت، احتیاجی به اصلاح ندارد؛ بلکه احتیاج به فهم و عمل دارد. مشکل جمهوری اسلامی، ولایت فقیه نیست که می‌خواهید آن را از قانون اساسی حذف کنید، مشکل این انقلاب و حکومت، دینی بودنش نیست که می‌خواهید دین‌زدایی کنید. مشکل، خود ما و شماییم. مشکل، ولایت فقیه نیست.

شدند او را بزنند، پیغمبر(ص) فرمود: خودم باید او را بزنم. نیزه‌ای برداشت، نشانه گرفت و به دقّت پرتاب کرد. درست به نقطه‌ای میان کلاه‌خود و زره درگردن آن مشرک فرو رفت و افتاد و تا آخر عمر، معلول شد یا وقتی اسرای بدر را گرفتند حتی دو سه تن از آنان را که می‌دانست اصلاح نخواهند شد، و جرم مرتکب شده بودند، دستور اعدامشان را داد.

وقتی یهود بنی‌قریظه، پیمان‌شکنی و خیانت کردند و در جنگ احزاب و خندق از پشت ضربه زدند، پیامبر(ص) آنان را محاصره کرد، سپس دستور داد ششصد نفر از مردان جنگی آنان را اعدام کردند. این قاطعیت نیز در منطق پیامبری وجود دارد، همان پیامبر رحمت و ادب و تواضع، این بُعد را هم داشت. بعضی این ابعاد را نمی‌بینند؛ بعضی هم آن را ابعاد نمی‌بینند، مشکل همه ما برخورد گزینشی با دین است. بخشی از این ابعاد را می‌بینیم، و بقیه را نمی‌بینیم. یک عدّه هم تنها طرف دیگر را می‌بینند و هر کسی هم مدّعی دین می‌شود و می‌گوید این قرائت من است.

آخرین نکته‌ای که عرض می‌کنم مربوط به سال نهم است که پیغمبر آماده جنگ روم و حمله به جبهه غرب می‌شوند، جنگ روانی شدیدی پشت جبهه شروع شد که آقا باید صلح کنیم. مذاکره کنیم و جای جنگ نیست، امپراتوری روم با این قبایلی که ما با آنها جنگیدیم فرق می‌کند. این ابرقدرت است؛ هوا هم گرم است و خشکسالی است، موقع جمع محصول است، شعار جنگ بس است، خشونت بس است، پشت جبهه پیغمبر راه افتاد. حتی بعضی شُبهه شرعی و مقدّس بازیهای افراطی می‌کردند.

یک عدّه با صراحت می‌گفتند جنگ و این مبارزه با استکبار، حرف مفت و شعار مفت است، برو به زندگی‌ات بچسب و منافع ملی، یعنی فقط شکم و زیر شکم خودت، و الاّ اصول و ارزش و عدالت، مطرح نیست این منافع ملی به قرائت آنهاست. امّا عدّه‌ای از مقدّس‌مآبی وارد شدند؛ یکی از آنها گفت: آقا مرا معاف کن. پیغمبر فرمود: آقا جان، عازم جبهه هستیم؛ آماده شو. گفت: آقا مرا معاف بفرمایید. فرمودند: چرا؟ گفت: آخر به طرف روم می‌روید و این دخترهای روم و شام، خیلی خوشگل‌اند، من هم آدم ضعیفی‌ام، خودم را نمی‌توانم کنترل کنم، اگر ما به این منطقه رفتیم و من کنترل خود را از دست دادم و به فتنه افتادم، چه کسی جواب شرعی‌اش را بدهد؟ عذر شرعی می‌آوردندکه جبهه نروند. جریان‌سازی وسیعی به راه افتاد که به جبهه نروند و جنگ با روم و نبرد و مقاومت در مقابل استکبار صورت نگیرد. گروه جنگ روانی، تشکیلاتی پیدا کرده بودند. پیغمبر اکرم فرمان داد که مرکز اصلی تشکیلات آنها و آن خانه را که سازماندهی جنگ روانی و مقاومت در مقابل فرمان جهاد می‌شود، آتش بزنند و بر سر ساکنینش خراب کنند. وقتی از همین جنگ، برگشتند و خیانت منافقین و حتی طرح ترور پیغمبر مطرح شد، برخورد شدیدتری هم با آنان کرد که قضیه مسجد ضرار است. آنها در چند کیلومتری مدینه، مسجدی ساخته بودند، به عنوان ذکر و دعا و نیایش و قبلاً هم از پیغمبر خواسته بودند که آقا شما تشریف بیاورید مسجد

ما را افتتاح کنید. پیغمبر(ص) فرمود: هر وقت فرصت کنم می‌آیم. امّا از جنگ که برگشتند معلوم شد که حتی این مسجد هم پایگاه توطئه علیه نهضت شده است، لذا ایشان دستور دادند که مسجد را بر سر آنان خراب کنند و آتش بزنند.

همچنین در شرایطی که پیغمبر اکرم در بدترین شرایط از نظر مّادی و اقتصادی و نظامی در محاصره مطلق بودند. ایشان آن نامه مشهور را به سران جهان، به امپراتوری روم و ایران و مصر و حبشه می‌نویسند و یکجا همه حکومتهای دنیا را به اسلام دعوت می‌کند. شما ببینید در آن شرایطی که در بدترین موقعیت ضعف در جنگ احزاب و خندق در محاصره‌اند.

راوی می‌گوید: در این شرایط، پیغمبر در خندق، کلنگ می‌زد، کلنگ به سنگی خورد و جرقه‌ای پرید، فرمود: من فتح ایران و روم را در پرتو این جرقه‌می‌بینم.

بعضی از آقایان خندیدند، مسخره کردند که شکمش گرسنه است و ما یک لقمه نان نداریم بخوریم و در محاصره‌ایم، او می‌خواهد ایران و روم را فتح کند. روشنفکر بازی برای سازش و تسلیم درگرفت و شروع کردند به مسخره کردن ایشان و در چنین اوضاعی است که آن نامه را می‌نویسد. پیام ایشان هم اصلاً تعارف نیست؛ یعنی ایشان به امپراتور ایران و روم نامه نمی‌نویسد که آقا حالا بیایید، مثلاً با هم یک گفت و گویی بکنیم و ببینیم که آیا شما راست می‌گویید یا ما. این گونه نبود ببینید نامه‌هایشان به پادشاه یمن، پادشاه حبشه، شاه حیره، حاکم مصر، امپراتور روم و شاه ایران این است که همه اینها را یکجا به اسلام می‌خواند.

ادبیات پیغمبر در این نامه‌ها چنین است:

«سلام بر کسی که تابع هدایت باشد؛ تو را به پرچم اسلام فرا می‌خوانم؛ اسلام بیاور تا سالم بمانی و اگر مبارزه کنی مسئولیت همه مردمت با تو خواهد بود.» این گونه بود، بحث صدور انقلاب و گفت وگو با قدرتهای استعماری جهان چنین بود.

وقتی یهود بنی‌قریظه، پیمان‌شکنی و خیانت کردند و در جنگ احزاب و خندق از پشت ضربه زدند، پیامبر(ص) آنان را محاصره کرد، سپس دستور داد ششصد نفر از مردان جنگی آنان را اعدام کردند. این قاطعیت نیز در منطق پیامبری وجود دارد، همان پیامبر رحمت و ادب و تواضع، این بُعد را هم داشت. بعضی این ابعاد را نمی‌بینند؛ بعضی هم آن را ابعاد نمی‌بینند، مشکل همه ما برخورد گزینشی با دین است. بخشی از این ابعاد را می‌بینیم، و بقیه را نمی‌بینیم. یک عدّه هم تنها طرف دیگر را می‌بینند و هر کسی هم مدّعی دین می‌شود و می‌گوید این قرائت من است.

طرح معیار مکتبی

منبع: مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی، دکتر باهنر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، شهریور ۷۱

سخنرانی »شهید دکتر محمدجواد باهنر« را به عنوان ضمیمه برگزیدیم. در این سخنرانی دکتر باهنر به تبیین ویژگی »مکتبی بودن« انقلاب اسلامی و نظام برخاسته از آن می‌پردازد. سخنرانی دکتر باهنر یادآور این مسأله است که نظام جمهوری اسلامی یک نظام اعتقادی و مکتبی است. به هر نسبت که ارتباط ارکان این نظام، ساختارها، برنامه‌ها و مسئولین آن از مبانی مکتبی آن قطع شود، نظام جمهوری اسلامی مسخ شده و از محتوای اسلامی تهی می گردد. تاریخ این سخنرانی ۱۹/۹/۱۳۵۹ بوده و در «مسجد سلیمانی ها» ایراد شده است.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

.... الیومُ اَکمَلتُ لَکُم دینُکم وُ اَتمَمتُ عُلیکُم نِعمَتی وُ رُضیتُ لَکُم الاسلامُ دیناً .... مسأله‌ای که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، [در قالب] یکی از اصطلاحات فرهنگی در حوزه انقلاب ما مطرح شده و اخیراً این اصطلاح، فراوان به زبانها تکرار می‌شود کلمه «مکتب ومکتبی» است.

اصطلاحات جدید در فرهنگ انقلاب

اولاً به عنوان یک مقدمه عرض می کنم که ماجرای انقلاب اسلامی ما، بار فرهنگی انقلاب را در دنیا زیاد کرده‌است . یعنی تعدادی اصطلاحات جدید وارد فرهنگ دنیا شده‌است که این اصطلاحات قبلاً جزء فرهنگ دنیا نبود. به‌عنوان مثال، کلمه «مستضعف» تا یکی دو سال قبل در فرهنگ معمول و متداول ما وجود نداشت. کلمه «مستکبر» کلمه «طاغوت» یا نسبت به مردها «برادر» گفتن و نسبت به زنها «خواهر» گفتن، کلمه «امام» نسبت به مرجع دینی که رهبری سیاسی داشته باشد و اصطلاحاتی از این قبیل، قبلاً در بین ما رایج نبود؛ البته تمام این کلمات از قرآن وروایت گرفته شده است. کلمه طاغوت در قرآن مکرر به کار رفته است، کلمه مستکبر و کلمه مستضعف و استضعاف و مستضعفین، اصطلاحاتی است که در قرآن عیناً و یا ریشه آن یافت می‌شود. اینها برای اصطلاحات انقلابی دنیا غنای فرهنگی به وجود آورده است.

قبلاً وقتی می‌خواستند مردم را منهای «اَشراف» بیان کنند، می‌گفتند توده‌ی مردم، یا در بعضی از مکاتب روی کلمه کارگر و کشاورز اصرار داشتند. ولی کلمه مستضعف که آمد کارگر و کشاورز و پیشه‌ور و همه افرادی را که به نوعی در محرومیت به‌سر می برند زیر پر و بال خود جای داد. آن هم نه فقط فقر و محرومیت مالی، چون معنای مستضعف تنها این نیست؛ مستضعف به هر انسانی می گویند که حقوقش

تأمین نباشد. ممکن است حتی از نظر مالی زندگی‌اش در رفاه باشد ولی آزادی و حق دخالت در سرنوشت نداشته باشد و عملاً نوکر و برده بیگانه باشد. این فرد را هم مستضعف می‌گویند. مستضعف به همه کسانی می گویند که به نوعی حقوق آنها پایمال شده باشد و در زیر چنگال ابرقدرتها یا قدرتهای داخلی یا هر نوع سلطه و سلطه‌گری اسیر باشند. مستکبر فئودال و سرمایه‌دار نیست؛ هر انسانی که به نوعی برای خودش نسبت به دیگران امتیاز قائل باشد و بخواهد دیگران را به بند بکشد مستکبر است؛ حال چه از نظر مالی بخواهد دیگران را تحت ریاست و قیادت خود دربیاورد، از بهره کار مردم سود ببرد و شیره‌ی جان آنها را بکشد، و چه از جهت قدرت‌نمایی و قلدری به دیگران زور بگوید. یک فرد مستبد، مستکبر است و مستکبر در برابر مستضعف قرار دارد. مستکبر، قدرت طلب، سلطه‌گر، سودجو و بهره‌کش است.

مستضعف به هر انسانی می‌گویند که حقوقش تأمین نباشد. ممکن است حتی از نظر مالی زندگی‌اش در رفاه باشد ولی آزادی و حق دخالت در سرنوشت نداشته باشد و عملاً نوکر و برده بیگانه باشد. این فرد را هم مستضعف‌می‌گویند. مستضعف به همه کسانی می گویند که به نوعی حقوق آنها پایمال شده باشد و در زیر چنگال ابرقدرتها یا قدرتهای داخلی یا هر نوع سلطه و سلطه‌گری اسیر باشند.

گاهی به یک ملت، مستضعف گفته می‌شود در حالی که در آن ملت، کارگر هست، کارفرما هست، سرمایه دار و فئودال هست، فقیر و محروم هست، روشنفکر و فرهنگی و بیسواد هست؛ همه قشرها هستند، اما کلّ این جامعه، مستضعف است. باتوجه به اصطلاحاتی که دیگران به کار می‌بردند- مثلاً کارگر در برابر کارفرماست، یا سرمایه‌دار در برابر محروم است- دیگر به یک ملت در مجموع نمی‌توان کارگر یا کشاورز گفت؛ ولی می‌توان آن را مستضعف نامید. بنابراین، کلمه مستضعف اصطلاح بسیار جالب و پرمعنی و پرمحتوایی در قرآن است.

کلمه طاغوت هم همین طور است. طاغوت از ریشه طغیان، و طغیان نوعی سرکشی است؛ یعنی از آن حدی که درجامعه داشته خود را بالاتر آورده است. طغیان هم یا طغیان مالی یا طغیان قدرت یا طغیان در حقوق یا طغیان در ناموس و یا در جنبه های دیگر است؛ یعنی به صورتی از حدّ خود و از اعتدال خارج شده و جنبه سرکشی و تجاوز پیدا کرده است. لذا اصطلاح طاغوت در قرآن گاهی به «شیطان» تفسیر می‌شود. شیطان هم طاغوت است برای اینکه از حد خودش تجاوز کرده‌است و زور می گوید، برای اینکه تحمیل می کند، حق دیگران را پایمال می کند؛ در برابر خداوند

که به فرشتگان دستور فرمود در برابر آدم سجده کنید، استکبار و طغیان و سرکشی کرد و بنابراین طاغوت شد. به فرعون طاغوت می‌گویند، به معاویه طاغوت می‌گویند، به خسرو پرویز و به امپراتوران روم هم طاغوت می‌گفتند. در فرهنگ اخیر و در اصطلاحات اسلامی برای مسأله‌ی آریامهر، شاهنشاه و امثال آن، تعبیر طاغوت، صادق است و نسبت به تمام این مراکز قدرت زورگوی سرکش متجاوز، کلمه طاغوت به کار می‌رود. لذا این یک کلمه پرمعنی است.

همین طور کلماتی نظیر توحید، شرک، نفاق و کلمه منافق.

بنابراین، انقلاب اسلامی ما، یک سلسله اصطلاحات را وارد فرهنگ انقلاب دنیا کرده‌است که قبلاً این کلمات معمول نبود. اگر این کلمات را جمع آوری کنیم ممکن است از چهل، پنجاه اصطلاح معروف بیشتر شود.

اصطلاحات مکتب و مکتبی

می‌خواستیم بگوییم یکی از کلماتی که در انقلاب ما، مخصوصاً در چند ماه اخیر، خیلی زیاد سرزبانها افتاد و تکرار می‌شود، کلمه مکتب و مکتبی است. می‌گوییم فلان کس باید مکتبی باشد؛ امام فرمودند بایستی نخست‌وزیر و وزرا مکتبی باشند، انقلابی و اسلامی باشند. مکتبی یعنی چه و مقصود از آن چیست؟

انسانها دو گونه هستند: بعضی دارای یک بینش، اعتقاد، ایدئولوژی و یک مجموعه اندیشه‌ها و ایمان‌هایی هستند که دل آنها با آن پیوند دارد و این اعتقادات در عمل آنها اثر می‌گذارد و پیاده می‌شود؛ بعضی هم هستند که این‌چنین اعتقادی ندارند، حتی ممکن است ظاهراً مسلمان باشند و به اسلام هم احترام می گذارند و می‌گویند اسلام چیز خوبی است، خواندن نماز و روزه هم بد نیست، گاهی هم زیارتی می‌روند، گاهی هم قرآن را با احترام می‌بوسند اما وقتی از او بپرسیم که کشور چگونه بایستی اداره شود می‌گوید ببینید کشورهای پیشرفته قوانینشان چیست. گاهی قوانین را از غرب می‌گیرد و گاهی از شرق و شیوه‌های اداره‌ی جامعه و نظام جامعه را از جای دیگر می‌گیرد. اسلام را فقط به عنوان دینی که تنها متعلق به دل و احساس است و شعائری قابل احترام دارد می‌شناسد، اما معتقد نیست که قوه قضائیه، قوه مجریه، قوه مقنّنه، وزرا و روابط اقتصادی، کشاورزی، صنعت و بازار بایستی براساس قوانین اسلامی اداره بشود. وقتی می‌خواهد وارد حکومت و وارد جامعه شود برای اداره جامعه به اسلام اعتقادی ندارد. می‌گوید دیگران چگونه اداره می‌کنند، ما هم از همان قواعد آنها استفاده می‌کنیم.

بعد از مشروطه در کشورها وضع به همین صورت شد. این اعتمادالسلطنه‌ها و عین‌الدوله‌ها و انواع‌الدوله‌ها به عنوان یک عدّه روشنفکر غربی که رفته‌اند آنجا درس خوانده‌اند، آمدند و گفتند که اسلام دین محترمی است و خوب است فقط برای اخلاق و برای عبادت و این‌طور چیزها. گفتند مثلاً امامزاده‌ها را کاشی کاری کنید، ضریح‌ها را آباد کنید، چهار تا حسینیه هم بسازید ولی قانون اداره‌ی مملکت، کشاورزی، صنعت و یا

قوه‌قضائیه و امثال آن را ما از غرب و از قوانین دنیا و از جای دیگر می‌گیریم. این چیست؟ غیر مکتبی فکر کردن است. یعنی به اسلام به عنوان یک مکتب و مجموعه اعتقادی که باید در عمل پیاده شود و در زندگی، در جامعه، در جنگ، در صلح، در روابط بین المللی، در اداره کشور باید اجرا شود معتقد نیست.

مکتبی بودن یعنی...

«مکتبی» یعنی کسی که اسلام را به عنوان دین زندگی، دین قانون، دین حکومت و دین اداره جامعه قبول دارد، نه فقط به عنوان یک دین تشریفاتی که احترام بگذاریم، قربان امام زمان(ع) و قربان علی(ع) برویم، ولی در عمل...، در زندگی، درجنگ، در صلح، در قراردادها، در بازرگانی و در کارهای دیگر کاری به علی (ع) و قانون او نداریم ؛کاری به نهج‌البلاغه نداریم؛ فقط می‌گوییم ما شیعه هستیم و او را دوست داریم و اگر هم راه باز باشد برای زیارتش می‌رویم. این یک دید مکتبی نیست.

اما آن کسی که می‌گوید نهج‌البلاغه کتاب زندگی است، معتقد است ما وقتی می‌خواهیم والی یا قاضی انتخاب کنیم، می‌خواهیم حاکم انتخاب کنیم باید نهج‌البلاغه را باز کنیم که ببینیم حضرت علی (ع) وقتی که می‌خواست والی و به اصطلاح امروز استاندار انتخاب کند، چه شرایطی برای او قائل بود و چه توقعاتی از او داشت و در چه صورتی او را معزول می‌کرد؟ ما همین دستور علی(ع) را می‌آوریم پیاده می‌کنیم و استاندار یا قاضی و وزیر را این طور انتخاب می‌کنیم. این می‌شود مکتبی؛ یعنی علی‌ابن‌ابیطالب(ع) و برنامه اش الگو و برنامه زندگی ما می‌شود.

به یاد دارم حدود پانزده، بیست سال قبل، نهج‌البلاغه را خیلی کم می‌خواندند و اگر هم می‌خواندند چند خطبه‌ای را که راجع به زهد و بی‌اعتباری دنیا و پارسایی و اخلاق و از این گونه مطالب است می‌خواندند. اصلاً گویی نهج البلاغه فقط راجع به مسائل اخلاقی است و تنها همین است که باید به دنیا بی‌اعتنا بود و اهمیتی نداد؛ فقط این گونه مطالب است.

مستضعف به هر انسانی می‌گویند که حقوقش تأمین نباشد. ممکن است حتی از نظر مالی زندگی‌اش در رفاه باشد ولی آزادی و حق دخالت در سرنوشت نداشته باشد و عملاً نوکر و برده بیگانه باشد. این فرد را هم مستضعف می‌گویند. مستضعف به همه کسانی می گویند که به نوعی حقوق آنها پایمال شده باشد و در زیر چنگال ابرقدرتها یا قدرتهای داخلی یا هر نوع سلطه و سلطه‌گری اسیر باشند.

در حالی که حضرت علی (ع) دهها نامه دارد که به مأموران و والیانش نوشته است. منشور مالک اشتر یک مجموعه قانون برای حکومت کردن است. آن همه مسائل سیاسی و حکومتی در نهج البلاغه هست، اما روی منابر کمتر از آنها یاد می‌شد و در کتابهای فارسی کمتر روی آن بحث می‌شد؛ زندگی و حکومت و جنگ و صلح و ولایت و استانداری و قاضی بودن و از این قبیل مسائل نهج البلاغه ، مطرح نمی‌شد. این می‌شودغیرمکتبی.

بنابراین، وقتی می‌گوییم انسان مکتبی باشد، یعنی اسلام را بعد از آنکه به‌عنوان دین و مبنای عقیده پذیرفته است، به عنوان مبنای زندگی و دین حکومت هم قبول داشته باشد.

چهار نوع برخورد با مکتب

بعضیها هستند که نه‌تنها مکتبی نیستند بلکه ضد مکتب هم هستند؛ یعنی اصلاً اسلام را قبول ندارند و العیاذ بالله مخالف هم هستند و معتقدند که اسلام متعلق به چهارده قرن قبل است و الان باید به دامن مکتب‌های الحادی و شرک آلود و این گونه چیزها رفت؛ گاهی هم در کتاب‌های خود یاوه‌هایی از قبیل اینکه دین افیون جامعه است نوشته بودند. این یک گروه است که می گویند اصلاً دین نباشد. گروه دیگری نسبت به اسلام بی‌تفاوتند. مثل یک جامعه لائیک که دین و مذهب را به عنوان یک مسأله ارزشمند و معیار ارزشی قبول ندارد و از کنار آن ساده و سریع رد می شود. بسیاری از روشنفکرنمایان غربزده ممکن است ضد اسلام هم نباشند، ولی اسلام را در حد یک تشریفات قبول دارند.

بعضی این گونه هستند که ضد اسلام نیستند اما دین را به عنوان یکی از تشریفات زندگی به شمار می‌آورند و می‌گویند عده‌ای به دین «عادت» دارند ولی – همان‌گونه که گفتیم– فکر و عقیده، قانون و نظام و همه چیزشان را از کشورهای بیگانه و از نظام‌های شرقی و یا غربی گرفته‌اند. این هم گروه دوم که ضد مذهب نیست، اما غیرمذهبی است.

دسته سوم را کسانی تشکیل می‌دهند که مذهبی هستند، اما مذهب را به عنوان پایه‌ی حکومت قبول ندارند. ممکن است نمازش را هم بخواند و روزه‌اش را هم بگیرد، اما اینکه قانون دادگستری و یا کشاورزی باید براساس اسلام باشد، قبول ندارد. اسلام را در زندگی و در قانون نمی‌پذیرد؛ فقط به عنوان عبادت قبول دارد.

دسته چهارم کسانی هستند که اسلام را با همه ابعاد آن قبول دارند؛ اسلام را به عنوان شعائر، قانون زندگی، زیربنای عقیده، بزرگترین مکتب آزادی‌بخش، بزرگترین فرهنگ عالم و به عنوان مترقی‌ترین و جامع‌ترین مکتبی که از هر جهت انسانها را هدایت می کند و جامعه را می‌سازد، می‌شناسند و معتقدند که اگر تاکنون نساخته چون درست اجرا نشده است و اگر جامعه اسلامی اصلاح نشده به‌دلیل این است که

اسلام در آن نیست و اگر مردم هنوز محروم و فقیر هستند و اگر بی‌عدالتی و تبعیض و اشرافی‌گری وجود دارد و اگر وضع کشاورزی و کار خوب نیست، برای این است که هنوز اسلام پیاده نشده و الّا اگر اسلام به معنای واقعی پیاده شود، هم اخلاق مردم و هم افکار و اعتقاد آنها و هم زندگی و حکومت را درست می‌کند.

امام می‌فرمایند بایستی زمامداران و مسئولان مملکت مکتبی باشند، و کسانی هم که در خط رهبری و امام هستند اصرار دارند که باید رئیس‌جمهور و وزیران و مسئولان مهم کشور در خط مکتب باشند، مقصودشان این است که بعد از این، کسانی که روی کار می‌آیند حتماً باید به اسلام و به اینکه اسلام صد در صد و موبه‌مو اجرا شود معتقد باشند و چیزی را به جای اسلام نگیرند و الّا اگر یک مقدار سست آمدند و فکر کردند شاید قوانین غرب یا قوانین شرق آنها را بهتر اداره می‌کند، همان آش است و همان کاسه که شصت، هفتاد سال بعد از مشروطه بر ما گذشت

عاقبت دین‌تشریفاتی

و اما نتیجه‌گیری که از صحبتم می‌کنم این است:اینکه امام می‌فرمایند بایستی زمامداران و مسئولان مملکت مکتبی باشند، و کسانی هم که در خط رهبری و امام هستند اصرار دارند که باید رئیس‌جمهور و وزیران و مسئولان مهم کشور در خط مکتب باشند، مقصودشان این است که بعد از این، کسانی که روی کار می‌آیند حتماً باید به اسلام و به اینکه اسلام صد در صد و موبه‌مو اجرا شود معتقد باشند و چیزی را به جای اسلام نگیرند و الّا اگر یک مقدار سست آمدند و فکر کردند شاید قوانین غرب یا قوانین شرق آنها را بهتر اداره می‌کند، همان آش است و همان کاسه که شصت، هفتاد سال بعد از مشروطه بر ما گذشت و روشنفکرنمایان و سیاست‌بازان ما گفتند که اسلام فقط یک دین شعاری، تشریفاتی و عبادی است و باید براساس قوانین غربی زندگی کرد و در نتیجه جامعه را به سوی قوانین غربی بردند. ما بعد از پنجاه، شصت سال چشممان را باز کردیم و دیدیم که یکپارچه، یک لقمه چرب و نرم در حلقوم امپریالیسم آمریکا و ابرقدرتها هستیم. یعنی از پیاز گرفته تا هواپیما و در همه چیز ما را اسیر و وابسته به بیگانه کردند؛ یک مشت برده درست کردند؛ یک کشور سر تا پا وابسته از نظر نظامی، بازار، صنعت، کشاورزی، دامداری، و از تمام جهات. حتی سفره را هم که باز می‌کردیم، از آن نانی که اجداد ما از هزاران سال قبل خودشان گندمش را کشت می‌کردند تا آن گوشتی که از هزاران سال قبل اجداد ما خودشان تولید می‌کردند و می‌خوردند، اسیر و وابسته به بیگانه بودیم.
این حاصل قوانین غربی و غربزدگی و خودباختگی در برابر بیگانه بود. گفتند ما خودمان چیزی نداریم، باید ببینیم آنها چه می‌گویند. به‌دنبال

آن فرهنگشان آمد، قوانین و سیاستشان آمد، چکمه‌پوشان نظامی و مستشارانشان آمدند و در نتیجه همه چیز ما بر باد رفت.

انقلاب اسلامی و طرح معیار مکتبی

ولی ملت برخاست تا دیگر آن تاریخ تکرار نشود: مستشارها و قوای نظامی‌شان را بیرون کرد، دستگاه سیاسی‌شان را برهم زد، بازار را از دستشان گرفت و قراردادهای عظیمی را که داشتند لغو کرد. ملت می‌خواهد بگوید من خودم می‌توانم زندگی کنم، نیازی به قوانین بیگانه و احتیاجی به ارباب و کارشناس و مستشار ندارم و از بیگانه نمی‌خواهم الهام بگیرم؛ من هم انسان هستم و می‌خواهم تجربه کنم تا ببینم می‌توانم روی پای خودم بایستم و زندگی کنم؟

اگر الان زمامداران ما یک ذرّه درباره اسلام کوتاه بیایند و بگویند فلان قانون را برویم از دیگران بگیریم، به دنبال آن مستشارش هم باید بیاید، جوان ما هم باید آنجا برود و تحصیل کند و بعد هم با کوله‌باری از فرهنگ آنجا برگردد که این مقدمه‌ای برای استقرار آنهاست. یعنی از در بیرونشان کردیم، دوباره از دروازه با چهره دیگری وارد می‌شوند. اجازه دهید مدتی تجربه کنیم و ببینیم آیا می‌توانیم با اسلام زندگی کنیم، با خودمان و با ارزش‌هایی که خودمان داریم زندگی کنیم و دیگر در برابر این و آن تسلیم و خود فروخته نباشیم؟

لذا اصرار هست بر اینکه زمامداران باید مکتبی باشند، یعنی معتقد باشند به اینکه اسلام می‌تواند ما را اداره کند؛ و هم از نظر اخلاقی و فکری و خصلت‌های روحی مسلمان باشند، یعنی خیانت نکنند، تفرقه‌انداز و دروغگو و سازشکار و متجاوز نباشند. وقتی که مسلمان پاک و راستین بود، در خدمت جامعه است و انجام وظیفه می‌کند. اگر نتوانست، خودش کنار می‌رود و اعتراف به جرم و تقصیر می‌کند. بعد سازش و خیانت و غارت هم نمی‌کند. وقتی دارای اخلاق اسلامی بود، می‌شود پاک و انسان اعتماد دارد و جان و مال در اختیار این‌طور نظام و زمامدارانی قرار می‌دهد و جامعه به‌خوبی اداره می‌شود.

باید انقلابی عمل کرد

این را هم اضافه کنید که عمل هم «انقلابی» است. ممکن است کسی آدم بسیار خوبی باشد، راستگو هم هست، دستش هم به‌هیچ‌وجه به مال غیر آلوده نمی‌شود، خیانت و تجاوز هم نمی‌کند، مکتبی هم هست و معتقد به اینکه اسلام دین زندگی است و باید جامعه براساس اسلام اداره شود، ولی ذاتاً آدم متحرکی نیست. دیده‌اید کسی را که عادت کرده از صبح تا عصر مثلاً شش یا هشت ساعت کار کند، چه در اداره و یا جاهای دیگر، اما مرتب ساعتش را نگاه می‌کند که کی کارها تمام می‌شود تا برود جایی بنشیند و حرف

بزند. یا اینکه جرأت کار و شجاعت تصمیم گیری ندارد؛ دائماً این دست و آن دست می‌کند، همیشه تردید دارد، دائماً ضعف دارد.

ما در این پانزده، شانزده ماه، تجربه‌های بسیار از این مسأله داشتیم. افرادی بودند که قدرت زیادی هم به آنها داده‌شد اما طبعاً جرأت تصمیم‌گیری نداشتند و مرتب موانع جلوی چشمشان بود؛ دائماً تردید داشتند که این کار را بکنم؟ این تصمیم را بگیرم؟ این اقدام را انجام دهم؟ شاید بد بشود، شاید نشود.

اما بعضیها هم هستند که با کمال شهامت سریع تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند. کارشان را صبح ساعت شش شروع می‌کنند تا یک بعد از نیمه‌شب؛ یعنی پشت سرهم زحمت می‌کشند، دائماً حرکت می‌کنند. عمل، عمل انقلابی است؛ یعنی با روحیه‌ای که احساس می‌کند جامعه ما نیاز زیادی دارد و نابسامانی‌های فراوان داریم، تلاش می‌کند.

ما بار و گرفتاری از ۲۵۰۰ سال سلطه شاهنشاهی زیاد داریم. می‌خواهیم جامعه را اصلاح کنیم و با تردید و دست به هم مالیدن، با سازشکاری، محافظه‌کاری و ترس و این چیزها نمی‌شود باید خیلی قوی، مقتدر و سریع تصمیم گرفت و عمل کرد؛ با کمال جرأت به جلو رفت و دقت زیادی صرف کرد؛ باید افراد متحرک، مؤمن، مسلمان و انقلابی را بر سر کار آورد.

برادران! تمام بحث این است که می‌گوییم تجربه‌ی چند ماهه ما نشان داد آنجایی که مسئولان خوب بودند، خیلی خوب کار کردند؛ بعضی موارد چون ضعیف بودند یا کمی ضعف مکتبی وجود داشت، ما کلاه سرمان رفت و خوب کار نکردند. بنابراین، بعد از این اگرکه می‌خواهیم رئیس‌جمهور و وزیران را انتخاب کنیم، استاندار یا یک مسئول دیگر را انتخاب کنیم، سعی کنیم افراد مؤمن، مسلمان، انقلابی، متحرک و به‌دردخور باشند تا ما از این سرمایه عظیمی که از منابع طبیعی و نیروی انسانی و آمادگی و روحیّه مردم داریم إن‌شاءالله بعد از این به یاری پروردگار خوب استفاده کنیم تا به نتیجه برسیم.

تجربه‌ی چند ماهه ما نشان داد آنجایی که مسئولان خوب بودند، خیلی خوب کار کردند؛ بعضی موارد چون ضعیف بودند یا کمی ضعف مکتبی وجود داشت، ما کلاه سرمان رفت و خوب کار نکردند. بنابراین، بعد از این اگرکه می‌خواهیم رئیس‌جمهور و وزیران را انتخاب کنیم، استاندار یا یک مسئول دیگر را انتخاب کنیم، سعی کنیم افراد مؤمن، مسلمان، انقلابی، متحرک و به‌دردخور باشند

لیست جزوات "سطح یک"

۱- اسلام ناب
۲- حیات الاحکام
۳- دین همه دین است
۴- جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی
۵- سیرت و صورت انقلاب
۶- منشور روحانیت و خطبه منا
۷- پیام قطعنامه و پیام تشکیل بسیج دانشجو و طلبه
۸- چه باید کرد؟
۹- جمهوریت
۱۰- قاموس عدالت



اتحادیه جنبش عدالتخواه دانشجویی

www.edalatkhahi.ir

